

داستان ترکتازان ہند

راجہ کلیان مل راگرفتنے از راہِ اجدوین بہ دیپالپور و
لاہور رفت و از آنجا روزِ نختین ماہِ دوہین سال
نہ سد و ہفتاد و نہ بھصارِ فیروزہ آمد و از آنجا از راہِ
اجمیر بہ آگرہ باز آمد و منعم خان سکندر خان اوزبک
را پایہ تخت آوردہ درخواستِ چشم پوشی از گناہان
او نمودہ پزیرفتہ شد

در ہمان روزہا کہ اکبر آہنگِ گردشِ اجمیر کرد چون
بہ ناگور رسید پیر محمد خان را کہ خانِ کلانش می خوانند
باگروہی از سرانِ سپاہ بگرفتنِ سروہی فرستاد
بود کہ نامہٴ اعتماد خانِ گجراتی رسید و اورا بگرفتنِ
گجرات خواند اکبر میخواست کہ خواہشِ اورا ببرد
کہ گئی زخم خوردنِ پیر محمد خان از دستِ اپنی
راجہ ناگور رسیدہ رومی نمودنِ بار دوی پیر محمد خان

را درست تر دانست و چون آهنگ آنسوی نمودی
نامه های دیگر از بزرگان کجرات رسید که همه هما
و درخواست اعتماد خان را تازه نموده بودند از نیروی

اکبر ساز سپاه دیده روز نخستین ماه
چشم سال نه سد و هشتاد و تازی

و ماه نهم سال یک هزار و پانصد و هفتاد و دو و شصت
از دلی بخش آمد و در راه او را از پیداشدن

شاهزاده و انبیا که روز چهارشنبه دوم همان ماه
و سال بیستی آمده بود آگهی دادند

در آن روزها کجرات از شورش های پی در پی
بزرگان بسیار در هم بر هم شده بود و آغاز پرتابی
از گاه مرگ بهادر شاه بود که بی فرزند مرد و خواهرزاده
او نیز که به پادشاهی بر داشتندش پس از یکدوما

داستان ترکنازان هند

بی پسر از گیتی رفت و پس از همه اعمادخان که یکی
از بنده زادگان هندوی آن خانه بود چون احمد
شاه کشته شد کودکی را با نخبمن بزرگان در آورد
سوگندها یاد کرد که این فرزند محمود شاه است و
او را به پادشاهی برداشته مظفر شاه سوش خواند
و بنام او لگام کشور را بدست خود گرفت
چنگیزخان پسر اعمادالملک که او نیز از بنده زادگان
بود با او از در ستیزه درآمده بسیاری میرزایان که
از اکبر کریمت باو پناه برده بودند با او پیکار نموده او را
بسیار کوچک ساخت مگر اینکه اعمادخان مظفر شاه
را از دست نداد

در آن میان میرزایان نیز بر سر جاگیر از چنگیزخان
روگردان شدند و گرچه در جنگ بر لشکر او دست

یافتند مگر اینکه از ناهنجاریهایی که هنگام فیروزی پور
 نمودند بیهناک شده در کجرات زیست نتوانستند کرد
 پس از آنجا برای بازگرفتن مالوه رفتند
 ازین سوی اعتمادخان چون دید که میرزایان بپشت
 از چنگیزخان جدا شدند و زور او از زمین ریزش
 کم شد سامانها برانگیخت و خون او را بر سخت و
 میرزایان از شنیدن آن بی آنکه لشکر دلی به
 مالوه برسد از آنجا روی به کجرات نهادند و مایه
 شورشهای پیش از پیش شدند
 در همچنین کنون اکبر به پتن درآمد و شیرخان را
 که از افغانان فولادی بود از آنجا براند و روس
 به احمدآباد نهاد
 در راه مظفرشاه سوم با بیشتر بزرگان نامور

داستان ترکنازان هند

کجرات بدرگاه آمده چاکرمی خود را آشکاره ساختند
اکبر به احمدآباد درآمد و از آنجا آهنگ
گرفتن کنبایت و سورت نمود و پیش از آنکه
آن دو جا را نیز بیفزاید سرکشان را پس از
دریافت موثکافانه کردارهای ایشان به سزار رسانید
ابراهیم میرزا که سر میرزایان بود چون شنید که اکبر
به سورت نزدیک رسیده است آنجای را تهی
کرده با یکدسته لشکر خود روی بسوانه برینی کجرات
نهاد که آنجا لشکر آماده خود را زیر بال گرفته کاری
بساژو

اکبر تا شنید برای آنکه راه پراو به بند و سوار شد
و چنان با شتاب بتاخت که ناگهان خود را برابر
دشمن دید و با آنکه همراهیان او پیش از یکسو

پنجاه و شش تن نه بودند تاب آنکه شکر از -
 ونبال برسد نیاورده خود را زود بدشمنی که یکزار
 سوار داشت و با آنکه پایداری نتوانست کرد و بوجه
 هائی که در میان درختان پر خار بود پناه گرفت -
 سرانجام باز بیاری راجه بهکوان سینک و راجه
 بصور و برادرزاده اش راجه مان سینک که رستمانه
 با دشمن جنگیدند از آن کوهها برآمده بیورشهای
 تازه بدشمن دست یافت چنانکه بسیاری از آنها
 کشته شدند و ابراهیم میرزا با چند تن از همه خوکار
 گریخته جان بدر برد و اکبر از آنجا بار دوی بزرگ
 پیوسته سورت را در میان گرفت
 ابراهیم میرزا با دیگر میرزایان در نزدیکیها
 پهن بهم رسیده در باره کار خود گفتگوش نمودند

داستان ترکنازان ہند

و ہمہ ورین یکدل شدند کہ ابراہیم میرزا با برادر
کوچکیش مسعود میرزا بہ پنجاب رفتہ شورشی برپا کنند
و محمد حسین میرزا و شاہ میرزا بہمراہی شیرخان فوج لادی
روی بہ پٹن نہند تا کہ بر از شنیدن آن از گرو
سورت برخیزد

ابراہیم میرزا چون بہ ناگور رسید راجہ جو پور
سیر راہ براو گرفتہ اورا شکستہ و گریزان ساخت
و او پس از آن چون بہ دہلی رسید از آہنگ
پنجاب پشیمان شدہ بہ سنبہل رفت کہ نشمین
پشیمین او بود

آنجا شنید کہ بزرگان پنجاب ہمراہ حسین قلچان
بکوبستان بر سر باروی نگر کوت رفتہ اند و پنجاب
از شکر تہی است از نیروی روی بدالتو نہاد

اکبر شاه پور همايون

که آنجا را چاییده از راه سند به برادران پیوند
 حسین قلینجان از جنبش او آگاه شده از
 درنگر کوت برخاست و بدنبال او شتافت و در
 نزدیکی تهته هنگامی باردوی او رسید که او لشکار
 رفته بود و او هنگامی آگاه شده باردوی خود گشت
 که برادرش مسعود میرزا گرفتار و مردم بسیار
 از لشکرهاش دچار تیغ کشتار شده بودند برانهم
 از جان گزشته آماده پیکار شد و پس از جنگ
 خونریزی شکست خورده گریخت و بلوچان او را گرفته
 نزد فرمانده ملتانس بردند و او سرش را بریده
 نزد حسین قلینجان برد و بهمراهی او به آگره درآمده -
 سر را بر دروازه آویختند و مسعود را در در
 گوالیار بند نمودند و او بهانجا فروشد

داستان ترکنازان ہند

محمد حسین میرزا و شاہ میرزا و شیرخان فولادی باہشت
ہزار سوار پٹن را در میان گرفتند و چون شنیدند
کہ خان اعظم از احمدآباد اینک بلمک سید احمدخان
بارہ کہ در پٹن گیر است میاید دست و پامی خود
را فراہم نموده در دو فرسنگ پٹن اورا پیشباز
نمودند و پس از جنگ سختی کہ یکدو بار ہم چیرگی
بہرہ ایشان بود شکست خورده بسوی دکن گریختند
در آئینان ساخلو سورت نیز ز نہار خواستہ

شہر را سپرد اکبر نمودند

پس از ان اکبر بہ احمدآباد آمد و راجہ بگلانہ کہ از
راجگان بزرگ سوانہ دکن بود شرف الدین حسین میرزا
را کہ وہ سال پیش از ان از ناگور بہ دکن گریختہ
بود گرفتہ نزد او فرستاد و اکبر اورا پس از لوآن

بتاریخ به گوالیار فرستاده تا در همانجا در گذشت
باری اکبر کشنده چنگیز خان را نیز که یکی
از بزرگان کجرات و از مردم زنگبار بود چون -

مادرش نزد او بفریاد آمد بدو وی رسیده زیر
پای پیل گذاشت و از آنجا فیروز مندانند از راه

اجمیر روز دوم ماه دوم سال نه صد و $\frac{981}{2962}$
هشتاد و یک تازی و چهارم ماه ششم $\frac{1573}{4063}$
سال یک هزار و پانصد و هفتاد و سه فرتی کجرات

را باز به دلی افزوده به آگره درآمد

هنوز یکماه نیا سووه بود که یکی از کجرات از پیش

خان اعظم رسید و اکبر را آگاهانید که محمد حسین میرزا

با اختیارات ملک کجراتی بدست شده بر بیشتر
کشورستان دست یافته اکنون گرو احمد آباد -

نشسته اند اکبر و پید که در آن جوش بارش لشکر
 آراسته نمیتواند کشید و و هزار سوار چیده و یکم بگزیده
 بسوی متن روانه ساخت و خودش با سیدتن
 بر شتران با در قمار نشسته اسبان خود را یک
 کردند و بدان تندمی و شتاب راندند که روز
 نهم بیرون شدن از آگره در آن زور بارندگی
 پس از یکسد و پنجاه فرسنگ راه بریدن با
 سه هزار سوار که بیشتر شان پراکنده بودند برابرین
 فرود آمد مگر اینکه جامی شکفتی است که در جامی که
 لشکر آراسته از رگزر بارندگی جنبش نتواند نمود.
 شتر چاره که در کل ولای همانگونه در مانده و
 بی پاست که ماهی در خاک چگونه میتواند یکسد
 پنجاه فرسنگ راه را اندرون نه روز به پاید

آنهم در بارش
در تیز رفتاری شتر گنگونی نیست سخن در نیست
که آن گنگ زبان بر زمین گل بیکار است
باری اکبر با آنکه زورش از نیروی دشمن بسیار
کتر بود و یکدو بار هم پای سپاهش از جا
در رفت سرانجام بیاری کرد کار که در همه گاه و شکر
روزگارش بود بر آنها دست یافت هر دو سردار
سرخس کشته شدند و خاک گجرات را از آلاش
بی آسایشی پاک کرده به آگره برگشت
چون در همان سال که شیر شاه دوم (۹۶۸) (۱۵۶۰)
بر در جوینپور از خان زمان شکست خورد
بخشی از بهار بدست سپه کشان اکبر افتاده
بود و دیگر بخشهای آن با همه خاکهای خاوری

داستان ترکمانان هند

در دست و گیران بود و بنگال نیز پیش از بازگشت
همایون سر از فرمان محمد شاه عدلی بر تافته بهر چند
دست یکی از بزرگان افغان بود تا به داود پور

سلیمان لودی رسید و او برای استواری کاه

خود کوچکی نمودن به اکبر راتن در داده بود تا اینگاه

(۱۵۷۳) که یکباره گردنکشی آغاز نمود و اکبر منعم

خان را بوشمال او نامزد فرمود

منعم خان پس از چند جنگ با داود آشتی نمود

به اکبر ابھی فرستاد

اکبر روی ازان آشتی بر تافت و راجه تودرل

را نزد منعم خان فرستاد که به کنگاش یکدیگر کار

کنند و زبانی با او فرمود که یا بنگال را بگیرند یا

دست کم داود را باج گزار کنند

تورم به منعم خان پوست و داود از رگزر یک
دشمن خانگی سخت بلج بگردن گرفت و پس
از انجام کاریکه داشت پیمان شکست
پاره نوشته اند که چون دستورش بر او چیره شد
بود او را کشت و مردم از این رفتار او بر او
سوزیدند از نیروی ناگزیر بود
برخی تخاصم نوشته اند آن دشمن خانگی سه ساله
نامدار او لودهی خان افغان بود و چون او سران
فرمان بر تافته با منعم خان راه پیک و نامه کشاوه
ساخته بود داود پیمانک شده بدادین باج گردون
نهاد و پس از آنکه لودهی خان را به فریب دوستی
پیش خود خوانده او را بکشت پیمان شکست و
با منعم خان بر روی آب در جانی که رود سون

داستان ترکمانان هند

به گنگ می پیوند جنگ نموده شکست خورد و
به شهرهای دور گریخت
اکبر دید تا خودش بدان سامان نرود این کار
کیسو نخواهد شد از نیروی درمیان نوغان بار
بود که از آگره جنبش فرمود
گویند هزار کشتی فراهم نمود و خودش با همه
شاهزادگان و بزرگان و نیمه سپاه و خت
و سامان راه به کشتی نشسته نیمه لشکر را از خشکی
روان ساخت و در بنارس فرود آمد چون لشکر
خشکی باو پیوست از آنجا کوچ نموده تا بهار کسی
حلو گریش نشد و تا هنگام نزدیک شدن او به
پتته دانسته شد که یکی از سرداران نامور
افغان که نامش عیسی خان نیازی بود از در بر آمد

و در جنگ با منعم خان کشته شد
در آلمیان و ژ حاجی پور نیز کشتاده گشت و داؤد
سراسیمہ شدہ خواہانِ آشتی شد
اکبر بیابنجی ایلمیان داؤد باو پیام فرستاد کہ چون
با آنکہ یکہزار نوکر داشتیم کہ ہر یک از تو در ہمہ چیز
بیش بودند رفتار ہامی ناشایستہ تو مرا بر آن
داشت کہ خود بسوی تو جنش نمایم اکنون گناہان
تو ہنگامی بخشدہ خواہد شد کہ تو نیز بدرگاہ آسے
و گرنہ پامی از بارہ برون نہ و با من تنہا و راویز
پس از آن و ژ اورا خواہد بود کہ چہرہ شود کشتی
داؤد ازین سخن بیشتر ترسیدہ شباشب کشتی
نشستہ بسوی بنگال کرخت
اکبر چہار سد پیل اورا کہ بیرون داشت بگرفت

و منعم خان را بکشادون پتہ گزارشتم خود بہ آگرہ
باز رفت

از آنجا خواجہ مظفر علی را کہ یکی از نوکران بیرمخان بود
فرنام مظفر خانی واوہ بکبک منعم خان و راجہ تودیل
روانہ بنگال ساخت و خودش بہ اجمیر رفتہ باز
چون مظفر خان نزدیک کوبی کہ بر سر
خاک بنگالہ است رسید واود خان از پیش برخاستہ
بہ اوویک گریخت و سرداران پادشاہی اورا -
و نبال کردند

جنسید خان پسر واوہ سر راہ بر چند دستہ از آن
سپاہ گرفتہ دوبار شکست واو مگر اینکہ مظفر خان خود
را بہ اوویک رسانیدہ با واود خان بکار نمود و -
یکی از سرکردگان بزرگ پادشاہی کہ نامش خان عالم

و سرتیپ لشکر پیش جنگ بود بدست سرشکر
پیش جنگ و او که نامش کوجر افغان و به دلاوری
بلند آوازه بود کشته شد و خود منظر نیز در میان گیر

دار و چار کوجر افغان شده چند زخم از دست او
خورد و با این همه روی از پشته کارزار برتافت
و جنگ کنان خود را بکناری کشیده لشکر پراکنده را
فراهم نموده از سر نو بدشمن یورش برد کوجر را به
تیری از پا در آورد

و او بگریخت و پیلان و سامان لشکر او بدست
فیروزمندان افتاد و راجه تودرمل بدنبال او و شتافت
تا نزدیک کناره دریای بنگال
پس گفتگوی آشتی در میان آمده تودرمل منظرخان
را بدان آگاه نمود منظرخان نیز بدانجامی فرود آمد -

واستان ترکتاران بند

داؤد اورا دیدن نمود و کمر شیر کو بهر نگار از دست
خان بخشش یافت پس او دلیسه را نیز باو دادند که در میان
دوستی باشد

پس از آن منعم خان به فرمان فرمائی بنگال و
منظرف خان به فرماندهی بهار در آن جاها ماندند و تودر
مل با دیگر سرداران پادشاهی برگشتند
منعم خان لکنوتی را دوباره آباد نموده آرامگاه فرمانده
ساخت چه آن شهر از روزگارهای پیشین تنگانه
بنگاله بود تا درگاه شیر شاه سور که افغانان خواص بود
را که بیول بزرگان خانه سور بود پامی تخت نمودند -
و لکنوتی ویران شد

باری او که آنجا به منعم خان بساخت و بزودی بیمار
شده درگذشت (۱۹ ماه ۶ سال ۹۸۳)

اکبر شاه حسین قلینجان ترکمان را فرنام خان جهانی داؤ
بجای او نامزد بنگال فرمود مگر پیش از رسیدن
او داؤد تا از مرگ منعم شنید از او ویل بیرون
تاخت و شکرها فراہم کرده بیشتر خاک بنگال را
بدست آورد و شکران شاہی را ناگزیر ساخت
کہ ہمہ یکجا گرد شدہ نگران شکر بہار شدند کہ پیار
ایشان درسد

آنکاه خان جهان ہمہ سرکردگان را پیش خود
خواند و در گریہی را در میان گرفتہ بہ سختین یورش
آن را بکشود و آہنگ خواص پور کہ در دست داؤد
بود نمود و مظفرخان نیز با شکر بہار باو پیوست
گویند شمارہ سپاہ افغان کہ گرد داؤد خان فراہم
شدہ رو بروی شکر شاہی درآمدند بہ پنج ہزار سیر

داستان ترکمانان هند

جنگهای خونریز درگیر و از هر دو سوی داد و دلیری و موا
 جاد شده و پس از آنکه هزارها تن از هر
 دو سپاه کشته بر خاک افتاد و او روی به گریز نهاد
 و مردان لشکر بدنبال او رفته دستگیرش نمودند و
 به فرمان خان جهانش بکشیدند
 پس او بنسید نیز ز خمدار از جنگ بگریخت و پس
 از دو سه روز رسته زندگیش گریخت و خان جهان
 بر همه کشورهای بنگال دست یافته رهتاس را
 نیز گرفت و از پیلان و گنینه و اندوخته آن سامان
 همه یافت بدرگاه اکبر فرستاد
 بدینگونه نژاد خاندان پادشاهی افغان از بنگال نیز واقعا
 گمراشته از چندین رگزر کار فیروزمندان بزود
 انجام نیافت و کندن ریشه افغانان آسان نمود

یکی اینکه چون بنگال پیش از آن بدست مغول
نیفتاده بود افغانان در آن سرزمین چنان ریشه
دوانیده بودند که جایی نبود که از ایشان تپه باشد
و نیز هنگامیکه هند بالا بدست زادگان تیمور
افتاد همه افغانان که در آن سامان بود و سرش
به نوکری آن خانه فرود میآمد بر بنگال میشتافت
و این با همه زاد و بچگی بسیاری کرده شمارشان
بجای بیناکی رسیده بود

دیگر آنکه از رهزری کوستانهای سبز و خرم و جنگلهای
انبوه و دشتانهای لب دریا ریخت سوانه های
بنگال چنین بود که شورشگران را بنگام گریز پناه
جاها و سرسایهای بسیار خوب بدست شد
دیگر آنکه چون مولان بر افغانان چیره گشتند تخت

کارشان این بود که برای سود خود دست اندازے
 به تیولهای افغانان نمودند زیرا که بدو دیگر زمینها را
 در برابر بنزیه لشکری نهاده بودند و از آن بیش از
 اندازه گزران باوشان نیرسید از نیروی افغانان
 تپی دست و گرسنه شدند و سر حنبهان ایشان
 بازار خوابهای خود را گرد خود فراهم ساخته در گوشه و کنار
 چندی سرکشی نموده شورشها برپا نمودند و زد و خورد
 میان مغولان و افغانان برپا بود تا آنکه از دربار
 فرمانی از روی آئین اکبری که تازه نهاده شده بود
 رسید و در آن چنان نوشته شده بود که فرمانفرما
 آنجا باید گنجیکه از بدو زمین گرد شده است بفرستد
 و تیولها را نیز همه در سرکار پادشاهی و گزارد
 سرکردگان مغول که همه دارای تیولهای افغانان

شده بودند ازین فرمان بسیار رنجیده دل شدند

در آئینان خان جهان نیز مرد

۹۸۶
۱۵۷۹

و مغولان نیز سر از فرمان باز زدند

اکبر دید که در آنکار شتاب کرد و انجامش خوب

نخواهد بود و روم تو درمل را به بنگال فرستاد

تو درمل از رهزیر هم کیشی و دوستی که با زمینداران

بنگال داشت سخت کار را خوب از پیش برد پس

از آن در بجا آوردن پاره فرمانهای ناهنجارانه منظر خراب

که در دلی بیایه دستوری بزرگ رسیده بود رشته کار

از دستش بدر رفت و اکبر میرزا عزیز را که فرمانش

خان اعظم بود به بنگال فرستاد و او با همه بزرگان

مغول و افغان کنار آمده تیول بسیاری از آنها را

دوباره داد و از برخی را به جا گذاشت تا شورشها

داستان ترکمازان هند

بخفت و گفتگو نماید مگر اینکه آنهم پایدار نبود زیرا که
در همان روزها که بزرگان منول آغاز سرکشی نمودند
خویشان کهن و او و یکدیگر را گرفته کتوتامی را بسر کرد
برگزیده هنوز شورش نخفته بود که خود را و اراسه
اوریه ساختند و تا نزدیک برودان را بیفرودند
خان اعظم که بنگال را از گرد شورش
منولان و دیگر افغانان پاکیزه ساخت تا در اندیشه
اشش چه گزشت که به خوابانیدن آشوب ایوان
نه پرداخت

اکبر در کابل این آگاهی شنید و راجه مان سنگه
را به سرکتو برگماشت و او از آنجا به سرزمین افغانان
درآمده چون نوغان بارش بود نزدیک جانی
را که اکنون کلکته اش میماند لشکرگاه ساخت و